

بیان مسئله

عَلَمه طباطبائی یکی از شخصیت‌های برجسته و جامع‌الاطراف در فلسفه اسلامی و در نوع خود، جزو معدود اندیشمندان صاحب‌نظر در موضوعات اجتماعی است؛ به گونه‌ای که می‌توان ایشان را پیشگام در اندیشه استدلالی و برهانی درباره امور اجتماعی دانست. تفسیر شریف *المیزان* مملو از گزاره‌های منطقی و باورپذیر درباره مسائل اجتماعی است که بعضاً در زمره قوی‌ترین ادله در اثبات ارزش‌های اجتماعی اسلام قرار می‌گیرند. در این میان یکی از موضوعات مهم موردنظر عَلَمه، بحث هنجارهای اسلامی خانواده است.

توضیح آنکه تحولات فکری مغرب‌زمین، در واکنش به کاستی و کژی‌های فراوان آن، به شکل‌گیری مکاتب و نحله‌های مختلف در آن جوامع انجامید. برخی از این نهضت‌ها که معلول پایمال شدن حقوق زنان و نادیده گرفتن و استثمار طولانی‌مدت ایشان در قرون سیاه اروپا بود، در احقاق حقوق ازدست‌رفته و شأنت فراموش‌شده زنان کوشیدند و به مرور این حرکت فی‌الفسه پسندیده را به محملی برای تاختن به بنیان‌های اخلاقی و دینی جوامع مختلف مبدل کردند. گستراندن ناآگاهانه و گاه مغرضانه این جریان‌های فکری و اجتماعی، بدون توجه به اقتضائات فرهنگی و دینی و حتی طبیعی جوامع و انسان‌ها منجر به وارد آمدن لطمات فراوانی به بنیان خانواده شد. فارغ از پیامدهای سویی که در عمل می‌توان شاهد بود، در ساحت نظر نیز می‌توان به انحای مختلف از عدم انطباق این تفکرات جدید با واقعیت تاریخی و طبیعی موجود صحبت کرد. در این میان عَلَمه طباطبائی با تکیه بر اطلاعات تاریخی و علمی، و بر اساس آموزه‌های وحی، تبیین هنجارهای خانواده و حقوق زنان را وجهه همت خود قرار داد و به این ترتیب یکی از مستدل‌ترین و دقیق‌ترین پاسخ‌ها را به ایرادات مطروحه از سوی مشرب‌های فکری مختلف ارائه کرد. به این منظور عَلَمه با تکیه بر شواهد تاریخی، به تفسیر آیات مربوط به هنجارها و حقوق زنان در خانواده پرداخت و آن را پاسخ درخوری برای نیازهای عام افراد نوع بشر یافت. گفتنی است آن‌گاه که هنجاری در بین اشخاص شکل بگیرد، پایبندان به آن تا مدت‌ها از نحوه شکل‌گیری و کارکرد آن آگاه هستند، اما با گذشت زمان فرایند پیدایش و کارکرد هنجار به دست فراموشی سپرده می‌شود و علل و ادله پیدایش آن مغفول می‌ماند (برگر و لاکمان، ۱۳۸۷). نتیجه آنکه این تصور پدید می‌آید که هنجار بی‌فایده بوده است و اثر سودمندی ندارد؛ پس انگیزه رعایت آن کم‌رنگ، و تلاش برای تغییر یا برکنار کردن آن آغاز می‌شود. به نظر می‌رسد هنجارهای اسلامی خانواده به چنین سرنوشتی دچار شده‌اند.

تبیین هنجارهای اسلامی خانواده در المیزان

Sedighourae@um.ac.ir

غلامرضا صدیق‌اوری / دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۹

چکیده

در پی تعرض به احکام اسلامی زنان و خانواده، عَلَمه طباطبائی این هنجارها را تبیین کرد. این مقاله فرایند پیدایش بخشی از هنجارهای خانواده را طبق دیدگاه عَلَمه مطرح می‌کند. روش کار، تحلیل متن است. مهم‌ترین یافته پژوهش حاضر اثبات کارکردهای هنجارهای اسلامی خانواده است، که نشان می‌دهد هنجارهای اسلامی خانواده، سبب شکل‌دادن به مبادله برابر بین بانو و شوهر و ایجاد شفافیت نسب است. اختصاصی‌شدن رابطه جنسی یک زن به یک مرد، تملک زن توسط مرد نیست و مستلزم نابهنجار تلقی کردن تعدد زوجات به‌طور عام نخواهد بود و تکفل نفقه بانو توسط شوهر بر اساس ناتوانی زن در تأمین معاش نیست؛ تحقیر زن نیز نیست. نظارت شوهر بر تعاملات بانو و اقتدار شوهر در این امر از مفاد قرارداد نکاح است و بدون آن نقض غرض خواهد شد و شفافیت نسب و احراز‌پدیری یک مرد مشخص بر فرزندان معین نزد او و همه اعضا اجتماع حاصل نمی‌شود.

کلیدواژه‌ها: هنجارهای خانواده، زنان، اقتدار شوهر، نفقه بانو، مبادله، عادلانه، شفافیت نسب.

این مقاله درصدد است بخشی از هنجارهای حاکم بر خانواده و فرایند پیدایش آن را مطرح کند و برای این کار بحث علمی علامه در تفسیر *المیزان* را منبع قرار داده است تا با نظم بخشیدن به گزاره‌های این کتاب شریف و بیان منطقی آنها به تبیین هنجارهای خانواده بپردازد.

تبیین اجتماعی هنجارهای اسلامی در خانواده

می‌دانیم که نوزاد انسان در ابتدا چیزی نمی‌داند و قرآن کریم به این معنا تصریح کرده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (نحل: ۷۸)؛ و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود درحالی که هیچ چیز نمی‌دانستید. مید بر آن است که «انسان مانند همه حیوانات دیگر - با مغز زاده می‌شود، اما ذهن کیفیتی است که از راه زندگی اجتماعی به وجود می‌آید» (شارون، ۱۳۸۶، ص ۶۲)؛ یعنی کودک در ابتدای حیات و قبل از اقدام به تعامل، ذهن ندارد. همچنین پی‌آر معتقد است: «کودک در ماه‌های نخستین زندگی اش درک چندانی یا هیچ درکی از تفاوت‌های بین انسان‌ها و اشیاء مادی محیطش و هیچ‌گونه آگاهی از خود ندارد» (گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۹۶).

بر اساس مقایسه وضع کنونی دانش و مهارت بشر با هزار سال پیش و نیز مقایسه دانش هزار سال پیش با چند هزار سال پیش، طبق مدارک تاریخی و شواهد عینی به‌جامانده، درمی‌یابیم که هر چه از اکنون به گذشته عقب روییم، دانش و مهارت بشر کمتر بوده است. در استدلال برای ختم نبوت، رشد عقلی و ظرفیت بشر در دوره واپسین نبوت و بعد از آن نسبت به دوره قبلی مسلم گرفته می‌شود و این امر زمینه اصلی بیان کامل وحی الهی و اطمینان از حفظ و سلامت آن از تحریف و نیز اطمینان به توانایی بشر در مراجعه و درک آن شمرده می‌شود (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۳۹-۳۳). بر اساس نکته‌های یادشده می‌توان پذیرفت که در ابتدای پیدایش بشر در زمین، دانش و مهارت او نزدیک به صفر بوده است و صرفاً ادراکات حسی و برخی مفاهیم ساده ذهنی را داشته است و مهارت او نیز در حد تهیه خوراک و حفظ خود بوده است. به‌منزله شاهده‌ای از این ادعا، می‌توان به داستان قتل هابیل به دست قابیل در قرآن اشاره کرد که در آن ماجرا و پس از قتل هابیل، برادرش نمی‌دانست با جنازه او چه کند، و خداوند با فرستادن کلاغ، دفن کردن را به انسان آموخت: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (مائده: ۳۱)؛ یعنی ضعف دانش انسان، با یاری خداوند جبران شده است، و گرنه انسان در آن زمان نمی‌دانست که با انسان مرده چگونه باید عمل کند.

خلاصه و مرور

تاکنون گفتیم:

۱. براساس مقایسه وضع کنونی دانش و مهارت بشر با هزار سال پیش و دانش و مهارت هزار سال پیش با چند هزار سال پیش، طبق مدارک تاریخی و شواهد عینی به‌جامانده، درمی‌یابیم که هر چه از اکنون به گذشته عقب روییم، دانش و مهارت بشر کمتر بوده است؛
 ۲. می‌دانیم که نوزاد انسان در ابتدا چیزی نمی‌داند و قرآن کریم به این معنا تصریح کرده است؛
 ۳. در ابتدای پیدایش بشر در زمین، دانش و مهارت او نزدیک به صفر بوده است و صرفاً ادراکات حسی و برخی مفاهیم ساده ذهنی را داشته است و مهارت او نیز در حد تهیه خوراک و حفظ خود بوده است؛
 ۴. در استدلال برای ختم نبوت، رشد عقلی و ظرفیت بشر در دوره واپسین نبوت و بعد از آن نسبت به دوره قبلی مسلم گرفته می‌شود و این امر زمینه اصلی بیان کامل وحی الهی و اطمینان از حفظ و سلامت آن از تحریف و نیز اطمینان به توانایی بشر در مراجعه و درک آن شمرده می‌شود.
- افراد انسان در تجمع انسانی اولیه که فاقد هرگونه تقسیم کار بودند، به‌طور محسوس و قابل مشاهده به دو گروه «زایا» و «نازا» قابل شناسایی و تفکیک بوده‌اند؛ همان‌گونه که در حیوانات نیز به‌وضوح و به‌سهولت قابل مشاهده است. علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: «مراد از نفس واحده و زوج او در آیه شریفه مطلق ذکور و اناث نسل بشر است که کل بشر از مجموع پدر و مادر متولد می‌شود» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۱۴).
- بشر زایا (زن) علاوه بر زایش، با شیری که در پستان دارد قدرت نگهداری نوزاد را به‌طور طبیعی و تا حدودی آسان‌تر از بقیه داشته است: «زنان جهاز دیگری اضافه بر مردان در جسم و در روحشان دارند: در جسمشان جهاز شیر دادن، و در روحشان عواطف فطری ملایم» (همان، ص ۴۹۴). طبق مشاهدات طولانی و تطبیقی مردم‌شناسان، میانگین زایمان زنان در حالت کاملاً طبیعی و برنامه‌ریزی‌نشده، هر ۱۸ ماه یک زایمان است (و نیز هیچ قومی قبل از دوازده سالگی، کودک خود را مستقل نمی‌داند و او را بر عهده خودش نمی‌گذارد) (لینتون، ۱۳۵۷، ص ۳۲). در حالت کاملاً طبیعی و در وضع نامناسب بهداشتی، مرگ‌ومیر نوزادان حداکثر چهل درصد بوده است. بر اساس سه نکته اخیر، یک زن بالغ در آغاز زندگی اجتماعی بشر، معمولاً سه تا چهار کودک را هم‌زمان تحت حمایت و حفاظت داشته است؛ از نوزاد تا کودک دوازده ساله. نوزادان و کودکان هر مادر نسبت به یکدیگر نیز احساس هم‌بستگی و هم‌سرنوشتی دارند که این غیر از احساس با هم بودن و هم‌بستگی کلیه افراد بشر در تجمع انسانی اولیه است و این واقعیت را می‌توان پیش‌زمینه خانواده دانست.

بشر در همان اوایل دریافت که برخی از اعضای تجمع انسانی می‌میرند که این امر موجب کاهش جمعیت آنها می‌شود؛ و این کاهش جمعیت، بر توانایی حفظ امنیت آنها اثر می‌گذارد. بنابراین وابستگی تداوم زندگی جمعی به زایش و تولیدمثل روشن می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۲۲). در نتیجه زاینده‌گی و به تبع آن «زایا» ارزشمند شد؛ زیرا وسیله و راه تداوم و افزایش جمعیت انسانی بود. مردم‌شناسان ارزشمند بودن «زایا» نسبت به «نازا» و نگهداری از زایا را مکرراً مشاهده کرده‌اند و نیز مشاهده شده است که در برخی جوامع هدیه‌ای به هنگام ازدواج به خانواده زن می‌دهند.

الزاماً باید یک زایا در میان باشد تا نمایش مبادله زایا با زایا باشد. مردم‌شناسانی که از مادرسالاری و مادرنامی سخن گفته‌اند، به احتمال بسیار، به نکات پیش‌گفته توجه داشته‌اند. اگر یک تجمع انسانی اولیه با سیصد نفر عضو را در دشت یا دره‌ای در نظر بگیریم که یک دفعه با حضور گله پنجاه قلاده‌ای از گرگ روبه‌رو شوند، نخستین واکنش طبیعی آنان چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد بشر زایا فوراً کودکانش را جمع می‌کند و پناه می‌دهد و بشر نازا فوراً دست به چوب و سنگ می‌برد تا گرگ‌ها را دفع کند. پس به نظر می‌رسد بشر نازا در تأمین خوراک کودکان و نگهداری کودکان به بشر زایا، کمک می‌کرده است و فرض خلاف، مستلزم ضعف هم‌بستگی در تجمع انسانی اولیه و رویارویی کودکان و مادرانشان با مشکل تأمین خوراک است که امر دوم نیز ضعف احساس هم‌بستگی را تشدید می‌کند.

خلاصه و مرور

تاکنون گفتیم:

۱. افراد انسان در تجمع انسانی اولیه (منظور از تجمع انسانی، اجتماع اولیه انسانی است که فاقد هرگونه تقسیم کار بودند)، به‌طور محسوس و قابل مشاهده به دو گروه «زایا» و «نازا» قابل شناسایی و تفکیک بوده‌اند؛ همان‌گونه که در حیوانات نیز این امر به وضوح و با سهولت قابل مشاهده است؛
۲. بشر زایا (زن) علاوه بر زایش، با شیری که در پستان دارد، قدرت نگهداری نوزاد را به‌طور طبیعی و تا حدی آسان‌تر از بقیه داشته است؛
۳. طبق مشاهدات طولانی مردم‌شناسان، میانگین زایمان زنان در حالت کاملاً طبیعی و برنامه‌ریزی نشده، هر هجده ماه یک زایمان است؛
۴. طبق مشاهدات تطبیقی مردم‌شناسان، هیچ قومی قبل از دوازده سالگی، کودک خود را مستقل نمی‌داند و او را به‌حال خودش نمی‌گذارد؛

۵. در حالت کاملاً طبیعی و در وضع نامناسب بهداشتی، مرگ‌ومیر نوزادان حداکثر ۴۰ درصد بوده است؛
 ۶. بر اساس سه نکته اخیر، یک زن بالغ در ابتدای زندگی اجتماعی بشر، معمولاً ۳ تا ۴ کودک را هم‌زمان تحت حمایت و حفاظت داشته است؛ از نوزاد تا کودک دوازده ساله؛

۷. غیر از احساس با هم بودن و هم‌بستگی کلیه افراد بشر در تجمع انسانی اولیه، نوزادان و کودکان هر مادر نسبت به یکدیگر نیز احساس هم‌بستگی و هم‌سرنوشتی داشته‌اند و این واقعیت را می‌توان پیش‌زمینه تشکیل خانواده دانست؛

۸. بشر در همان اوایل، به چند امر پی برد: مردن برخی از اعضا تجمع انسانی، تأثیر کمیت اعضا بر توانایی حفظ امنیت، وابستگی تداوم زندگی جمعی به زایش و تولیدمثل؛

۹. در نتیجه زاینده‌گی و «زایا» ارزشمند شد؛ زیرا وسیله و راه تداوم و افزایش جمعیت انسانی بود؛

۱۰. مردم‌شناسان ارزشمند بودن «زایا» نسبت به «نازا» و نگهداری از زایا را به‌طور مکرر مشاهده کرده‌اند و نیز مشاهده شده است که در برخی جوامع هدیه‌ای به هنگام ازدواج به خانواده زن می‌دهند. الزاماً باید یک جنس، زایا باشد؛ یعنی حیثیت اصلی زن در این مبادله، زایایی اوست؛

۱۱. مردم‌شناسانی که از مادرسالاری و مادرنامی سخن گفته‌اند، به احتمال بسیار، به نکات پیش‌گفته توجه داشته‌اند؛

۱۲. اگر یک تجمع انسانی اولیه با سیصد نفر عضو را در دشت یا دره‌ای در نظر بگیریم که یک دفعه با حضور گله پنجاه قلاده‌ای از گرگ روبه‌رو شوند، نخستین واکنش طبیعی آنان چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد بشر زایا فوراً کودکانش را جمع می‌کند و پناه می‌دهد و بشر نازا بی‌درنگ دست به چوب و سنگ می‌برد تا گرگ‌ها را دفع کند؛

۱۳. به نظر می‌رسد بشر نازا در تأمین خوراک کودکان و نگهداری کودکان به بشر زایا، کمک می‌کرده است و فرض خلاف، مستلزم ضعف هم‌بستگی در تجمع انسانی اولیه و رویارویی کودکان و مادرانشان با مشکل تأمین خوراک است که امر دوم نیز ضعف احساس هم‌بستگی را تشدید می‌کند.

تأثیر مرد در زایش، امری است که به سادگی قابل مشاهده و درک نیست و با توجه به فقدان دانش در آغاز زندگی انسان، مدت‌ها زمان برده است تا از طریق مشاهدات تطبیقی درک شود. وقتی بشر نازا به تأثیر خود در زایش پی برد و احساس شراکت کرد، بر کمک کردن به خوراک و امنیت کودکان و مادرشان مصمم‌تر شد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۳۳). حال راه اثبات تأثیر نازا در امر زایش (یعنی پدری مرد) در این است که هریک از نیمه زایا (زنان) رابطه جنسی خود را با یک مرد انحصاری کند.

و همه احکام مربوط به حفظ عفت و چگونگی انجام عمل هم‌خوابی، و اینکه هر زنی مختص به شوهر خویش است... و امثال آن همه برای همین است که این دو جهاز در راهی به کار بیفتد که برای آن خلق شده‌اند؛ یعنی بقای نوع بشر... (همان، ص ۲۸۹ و ۴۹۴).

برای اثبات این امر، لازم است که مرد و دیگر اعضای جامعه این انحصاری بودن رابطه را تأیید کنند تا ارزش اجتماعی حاصل از پدری بر فرزندان، برای هر مرد مشخص، مورد تأیید جامعه واقع شود. با توجه به طبیعی بودن امر زایش در زنان، می‌توان گفت که ارتباط زن حامله با جنین قابل شک نیست؛ درحالی‌که به خاطر انفصال «رابطه پدر با جنین»، احتمال تردید در انتساب جنین به پدر، طبیعی و بالاست: «مادر از نظر رحم چسبیده‌تر از پدر به فرزند است و تماس و برخورد او با فرزند بیشتر از تماس و برخورد پدر است» (همان، ص ۲۳۹ و ۲۴۰)، و مرد برای حفظ اطمینان ارتباط خود با نوزاد، مادر نوزاد را تحت مراقبت خود قرار می‌دهد و زن هم موظف است از رفت‌وآمدهای بسیار، با مسافت طولانی و نیز غیرمنتظره و... بپرهیزد (همان، ص ۳۶۳؛ ج ۲، ص ۴۱۱). بر این اساس اگر پدر در ارتباط خود با نوزاد تردید کند و میزان این امر در اجتماع افزایش یابد، شفافیت نسبت از بین می‌رود:

نباید مردان و زنان طوری با هم آمیزش کنند که انسب و شجره دودمان آنها درهم و برهم شود، و خلاصه باید طوری به هم درآمیزند که هر کس معلوم شود پدرش کیست... و خلاصه کلام اینکه اگر جوامع بشری ملتزم به ازدواج شده‌اند به خاطر حفظ انسب است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۹۴).

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های احساس همبستگی و یکسان‌نگاری خود و نسل گذشته و آینده احساس اتصال خونی است که به شرط شفافیت نسب، این احساس، حفظ و تقویت می‌گردد:

وحدت خویشاوندی و ارتباط رحمی که خدا آن را در بین شما قرار داده و معلوم است که وحدت خویشاوندی و رحمی یکی از شئون و شعبه‌های وحدت سنخی و نوعی افراد بشر است؛ چون خویشاوندان همه در اینکه از یک رحم خارج شده‌اند مشترک‌اند. پس کلمه «رحم» به معنای نزدیک و ارحام به معنای نزدیکان انسان است (همان، ص ۲۱۹).

خلاصه و مرور

تاکنون گفتیم:

۱. تأثیر مرد در زایش، امری است که به‌سادگی قابل مشاهده و درک نیست، و مدت‌ها زمان برده است تا از طریق مشاهدات تطبیقی درک شود؛
۲. وقتی بشر نازا به تأثیر خود در زایش پی برد و احساس شراکت کرد، بر کمک کردن به خوراک و امنیت کودکان و مادرشان مصمم‌تر شد؛

۳. راه اثبات تأثیر نازا در امر زایش (یعنی پدری مرد) در این است که هریک از نیمه زایا (زنان) رابطه جنسی خود را با یک مرد انحصاری کند؛

۴. برای اثبات این امر، لازم است که مرد و دیگر اعضای جامعه این انحصاری بودن رابطه را تأیید کنند تا ارزش اجتماعی حاصل از پدری بر فرزندان، برای هر مرد مشخص، مورد تأیید جامعه واقع شود؛

۵. ارتباط زن حامله با جنین قابل شک نیست، درحالی‌که به خاطر انفصال «رابطه پدر با جنین»، احتمال تردید در انتساب جنین به پدر، طبیعی و بالاست.

۶. برای حفظ اطمینان پدر به ارتباط خود با نوزاد، باید مادر نوزاد تحت مراقبت پدر نوزاد باشد و از رفت‌وآمدهای بسیار و با مسافت طولانی و نیز غیرمنتظره و... بپرهیزد؛

۷. اگر پدر در ارتباط خود با نوزاد تردید کند و میزان این امر در اجتماع افزایش یابد، شفافیت نسبت از بین می‌رود؛

۸. یکی از مهم‌ترین زمینه‌های احساس همبستگی و یکسان‌نگاری خود و نسل گذشته و آینده، احساس اتصال خونی است که به شرط شفافیت نسب، این احساس حفظ و تقویت می‌شود.

می‌توان زندگی اجتماعی را عرصه مبادله میان انسان‌ها در نظر گرفت. بر پایه این دیدگاه انسان‌ها در تعاملات خود به مبادله با یکدیگر می‌پردازند و در این تعاملات گرایش به مبادله برابر دارند. درباره شوهر و بانو نیز همانند همه سنخ‌های اجتماعی این امر صادق است.

تا اینجا گفتیم که برای احراز پدر بودن مرد، باید علاوه بر اطمینان از انحصاری بودن رابطه بانو با او، دیگران هم متوجه این انحصاری بودن بشوند و آن را تأیید کنند. برای این کار شوهر روابط و در نتیجه آزادی بانو را محدود می‌کند و به تبع آن، فرصت‌های بانو برای تأمین معاش را نیز می‌کاهد. در این مبادله بانو هزینه‌ای داده است (مقداری از آزادی در روابط و البته فرصت در تأمین معاش خود را)، ولی در مقابل مزایایی دریافت نکرده است؛ با اینکه شوهر مزایایی دریافت کرده است، اما در قبال آن چیزی به بانو نداده است که این بر خلاف گرایش کلی انسان به مبادله برابر است.

حاملگی و زایمان و تولد فرزند سالم، دست‌کم مستلزم ترک کارهای سنگین در دو یا سه ماه آخر دوران حاملگی است و این امر رقابت کامل زنان با مردان. در تأمین معاش را تضعیف می‌کند و در جوامع متمدن، دست‌کم در مشاغل سخت کارگری، می‌تواند به از دست رفتن شغل زن حامله بینجامد. بنابراین به شغل‌یابی و رقابت شغلی زنان با مردان، لطمه می‌زند (گیلدنز، ۱۳۸۶، ص ۲۰۹). با توجه به اینکه کار اقتصادی هر انسان، معمولاً نتیجه‌ای بیش از غذای یک نفر در یک شبانه‌روز را دارد- که به

این مقدار اضافی از معاش یک نفر، «مازاد تولید» می‌گوییم، وجود «مازاد تولید» امکان سیر کردن کودکان غیرشیرخوار را فراهم می‌کند. حال برای اینکه مبادله بین شوهر و بانو برابر و عادلانه باشد و در عین حال این مبادله موجب خسارت به زنان نشود، شوهر باید نفقه بانو را بپردازد (مفروض این است که قانون‌گذار، عاقل و عادل و خیرخواه است):

از جمله مواردی که طبیعت زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد، ... حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره بردن باشد و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانایی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۶۳؛ ج ۲، ص ۴۱۱).

شوهر نیز علاوه بر دادن نفقه، باید حضانت فرزند را بر عهده بگیرد:

بر مردان واجب کرد از زنان حمایت و از حریم آنان دفاع کنند و نیز بار سنگین کسب و کار و طلب رزق و پرداخت هزینه زندگی خود و فرزندان و پدر و مادر را از دوش آنان بینداخت و علاوه بر این پرداخت حق حضانت را البته در صورتی که زن داوطلب آن باشد به گردن مرد افکند. علاوه بر این تمامی این احکام را با دستورهای دیگر که به زنان داده تعدیل کرد؛ از قبیل اینکه زنان خود را به غیرمحرمان نشان ندهند و حتی الامکان با مردان مخالفت نکنند و به تدبیر امور منزل و تربیت اولاد بپردازند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۶۳ و ۴۹۳).

گفتنی است که در دیدگاه اسلام هرچند بر ازدواج و فرزندآوری تأکید بسیار شده است، مغالطه زن = بانو و یا زن = مادر و یا زن = بانو + مادر وجود ندارد؛ و باید این مغالطه را درک کرد و کنار زد. پس به‌طورکلی همان‌گونه که توضیح داده شد، در نظام خانواده در اسلام، داریی و احترام زنان و مردان در یک مبادله عادلانه و در عین حال کارآمد قرار دارد.

خلاصه و مرور

تاکنون گفتیم:

۱. انسان‌ها گرایش به مبادله برابر دارند؛
۲. حاملگی و زایمان و تولد فرزند سالم، دست‌کم مستلزم ترک کارهای سنگین در دو یا سه ماه آخر دوران حاملگی است و این امر رقابت کامل زنان با مردان - در تأمین معاش - را تضعیف می‌کند و در جوامع متمدن، دست‌کم در مشاغل سخت‌کاری، می‌تواند به از دست رفتن شغل زن حامله بینجامد؛ بنابراین به شغل‌یابی و رقابت شغلی زنان با مردان، لطمه می‌زند؛

۳. می‌دانیم که کار اقتصادی هر انسان، معمولاً درآمدی بیش از هزینه غذای یک نفر در یک شبانه‌روز دارد که به مقدار اضافی از معاش یک نفر، «مازاد تولید» می‌گوییم؛

۴. وجود «مازاد تولید» امکان سیر کردن کودکان غیرشیرخوار را فراهم می‌کند؛

۵. به جهت جلوگیری از خسارت به زنان در انحصاری‌شدن رابطه و به تبع آن تضعیف توانایی در تأمین معاش، شوهر باید نفقه بانو را بپردازد (مفروض این است که: قانون‌گذار، عاقل و عادل و خیرخواه است) و حضانت فرزند را بر عهده بگیرد؛

۶. در دیدگاه اسلام هرچند بر ازدواج و فرزندآوری تأکید بسیار شده است، مغالطه زن = بانو و یا زن = مادر و یا زن = بانو + مادر وجود ندارد؛ و باید این مغالطه را درک کرده و کنار زد؛

۷. در نظام خانواده در اسلام، همان‌گونه که توضیح داده شد، داریی و احترام زنان و مردان در یک مبادله عادلانه و در عین حال کارآمد قرار دارد.

بررسی اقتدار شوهر در خانواده

تا اینجا فرایند ایجاد دو هنجار در نظام خانواده توضیح داده شد: اول آنکه شوهر موظف است نفقه بانو را بپردازد؛ دوم آنکه معاشرت بانو باید تحت نظارت شوهر باشد. این هنجار به این معناست که شوهر دارای اقتدار است؛ به این دلیل که بانو حق کنترل کنش خود را در ازای پرداخت نفقه، به شوهر داده است. پیش از بررسی اقتدار شوهر در خانواده دو نکته گفتنی است:

الف) زایمان را نمی‌توانیم از زن بگیریم؛ لذا پرداخت نفقه بانو توسط شوهر را نمی‌توانیم حذف کنیم، وگرنه مبادله ناعادلانه می‌شود (همان، ج ۲، ص ۳۶۰)؛

ب) بعد مالی حضانت فرزندان را نمی‌شود از دوش پدر برداشت و بر دوش مادر نهاد؛ زیرا این انتقال، با تأمین مخارج بانو توسط شوهر، منافات دارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۶۳).

پدر به علت اینکه فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگی‌اش ملحق به اوست،... ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می‌دهد به عهده پدر است، و این هم به عهده مادر اوست که پدر فرزند را ضرر نزند، و آزار نکند (همان، ج ۲، ص ۳۶۰)؛

اکنون فرض کنید مردی که با زنی در تولیدمثل مشارکت دارد و با کار اقتصادی مخارج بانو و فرزندان را تأمین می‌کند، تحت فرمان بانو قرار داشته باشد. نحوه روابط اجتماعی در این خانواده

چگونه خواهد بود؟ آیا نام «نان‌آوری که تحت فرمان نان‌خور است»، «برده» نیست؟ قطعاً عادلانه نخواهد بود که مرد برای احساس مشارکت در تولیدمثل و شفاف بودن این ارتباط، بردگی را بپذیرد. علاوه بر این اگر مردی در مشارکت با زنی در تولیدمثل، نان‌آوری همراه با اطاعت را بپذیرد، فقدان اقتدار شوهر بلکه شدیدتر از آن، وجود اقتدار بانو، مانع تحقق یکی از عوامل ایجاب‌کننده پرداخت نفقه بانو توسط شوهر می‌شود؛ زیرا شوهر نیازمند به نظارت بر تعاملات بانو بود تا به ارتباط خودش با نوزاد اطمینان کند و اگر اقتدار سازمان خانواده در دست بانو باشد، این نظارت و کنترل اطمینان‌بخش، ممکن نیست و در نتیجه شفافیت نسبت نیز حاصل نخواهد شد: «و اگر مسئله ازدواج که بر پایه تعاون و اشتراک در زندگی بوده، ... احکام مخصوص به خود را ... نداشته باشد، معلوم است که در این صورت ... نسب‌ها و دودمان‌ها مختلط می‌شود» (همان، ص ۴۲۰).

وقتی شفافیت نسبت احساس نشود، احساس هم‌بستگی شدید خانوادگی بین شوهر و بانو و بین فرزندان به وجود نمی‌آید، تا محرک جدی و مداوم برای تلاش اقتصادی و بذل آن در راه بانو و فرزندان باشد. در صورت عدم هم‌بستگی خانوادگی، یا بانو و فرزندانش مثل آغاز زندگی بشر، فاقد حمایت جدی یک مرد مشخص خواهند شد و یا حقیقتاً باید مردی را به‌زور به بردگی درآورند که با برتری نسبی توانایی مردان بر زنان سازگار نیست و حتی اگر هم رخ دهد، چون عادلانه نیست، دوام نمی‌آورد.

ممکن است به نظر برسد اکنون که معلوم شد اقتدار بانو در خانواده موجب محو خانواده می‌شود، خانواده‌ای بسازیم فاقد اقتدار یکی بر دیگران. اگر سازمان خانواده فاقد اقتدار باشد، سازمان نخواهد بود و حداکثر مانند یک گروه دوستی خواهد شد که در این صورت تقسیم الزامی نقش‌ها و رعایت ممتد آنها وجود نخواهد داشت و تناسب‌های ساختاری خانواده از بین می‌رود. باید تصریح کنیم که در یک سازمان دوقوعیتی و دوقره بانو و شوهری، فرض اقتدار مساوی هر دو موقعیت، چیزی غیر از فرض فقدان اقتدار یکی بر دیگری نیست و در عمل هم رخ نداده است. البته ممکن است در تقسیم کاری که صورت می‌گیرد، اختیار برخی امور در یک موقعیت گذاشته شود و اختیار در امر دیگر، در موقعیت دیگر نهاده شود.

آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است از قبیل ولایت، جنگ و تولید را مخصص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل، مخصص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن (همان، ص ۴۱۵).

مثلاً اختیار انتخاب نوع غذای روزانه در چارچوب امکانات و هنجارها به مسئول پخت غذا داده شود؛ ولی این به معنای عدم اقتدار یکی بر دیگری نیست. پس می‌توان اقتدار شوهر بر بانو و پدر بر فرزندان را

در اموری که مستلزم حفظ خانواده و کارکردهای آن است، پذیرفت، در دیگر امور به فقدان اقتدار اعضا بر یکدیگر تن داد و با به توزیع اقتدار بین سایر اعضا و یا به واگذاری سایر موارد اقتدار به بانو اقدام کرد. جا دارد در پایان این بخش از بحث به قرآن تمسک کنیم: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء: ۳۴).

خلاصه و مرور

تاکنون گفتیم:

۱. زایمان را نمی‌توانیم از زن بگیریم؛ لذا پرداخت نفقه بانو توسط شوهر را نمی‌توانیم حذف کنیم، وگرنه مبادله ناعادلانه می‌شود؛

۲. بعد مالی حضانت فرزندان را نمی‌شود از دوش پدر برداشت و بر دوش مادر نهاد؛ زیرا این انتقال، با تأمین مخارج بانو توسط شوهر منافات دارد؛

۳. اکنون فرض کنید مردی که با زنی در تولیدمثل مشارکت دارد و با کار اقتصادی مخارج بانو و فرزندان را تأمین می‌کند. تحت فرمان بانو قرار داشته باشد. نحوه روابط اجتماعی در این خانواده چگونه خواهد بود؟

۴. آیا نام «نان‌آوری که تحت فرمان نان‌خور است»، «برده» نیست؟ قطعاً عادلانه نخواهد بود که مرد برای احساس مشارکت در تولیدمثل و شفاف بودن این ارتباط، بردگی را بپذیرد؛

۵. علاوه بر این، اگر مردی در مشارکت با زنی در تولیدمثل، نان‌آوری همراه با اطاعت را بپذیرد، فقدان اقتدار شوهر بلکه شدیدتر از آن، وجود اقتدار بانو، مانع تحقق یکی از عوامل ایجاب‌کننده پرداخت نفقه بانو توسط شوهر می‌شود؛ زیرا شوهر نیازمند نظارت بر تعاملات بانو بود تا به ارتباط خودش با نوزاد اطمینان کند، و اگر اقتدار سازمان خانواده در دست بانو باشد، این نظارت اطمینان‌بخش، ممکن نیست و در نتیجه شفافیت نسبت نیز حاصل نخواهد شد؛

۶. وقتی شفافیت نسبت احساس نشود؛ احساس هم‌بستگی شدید خانوادگی میان شوهر و بانو و بین فرزندان به وجود نمی‌آید، تا محرک جدی و مداوم برای تلاش اقتصادی و بذل آن در راه بانو و فرزندان باشد؛

۷. در صورت عدم هم‌بستگی خانوادگی، یا بانو و فرزندانش مثل آغاز زندگی بشر، فاقد حمایت جدی یک مرد مشخص خواهند شد و یا حقیقتاً باید مردی را به‌زور به بردگی درآورند که با برتری نسبی توانایی مردان بر زنان سازگار نیست و حتی اگر هم رخ دهد، چون عادلانه نیست، دوام نمی‌آورد؛

۸. ممکن است به نظر برسد اکنون که معلوم شد اقتدار بانو در خانواده موجب محو خانواده می‌شود، خانواده‌ای بسازیم فاقد اقتدار یکی بر دیگران؛
۹. اگر سازمان خانواده فاقد اقتدار باشد، سازمان نخواهد بود و حداکثر مانند یک گروه دوستی خواهد شد که در این صورت تقسیم الزامی نقش‌ها و رعایت ممتد آنها وجود نخواهد داشت و تناسب‌های ساختاری خانواده از بین می‌رود؛
۱۰. باید تصریح کنیم که در یک سازمان دموکراتیک و دونفره بانو و شوهری، فرض اقتدار مساوی هر دو موقعیت، چیزی غیر از فرض فقدان اقتدار یکی بر دیگری نیست و در عمل هم رخ نداده است؛
۱۱. البته ممکن است در تقسیم کاری که صورت می‌گیرد، اختیار برخی امور در یک موقعیت گذاشته شود و اختیار در امر دیگر، در موقعیت دیگر نهاده شود. مثلاً اختیار انتخاب نوع غذای روزانه در چارچوب امکانات و هنجارها به مسئول پخت غذا داده شود، ولی این به معنای عدم اقتدار یکی بر دیگری نیست؛
۱۲. پس می‌توان اقتدار شوهر بر بانو و پدر بر فرزندان را در اموری که مستلزم حفظ خانواده و کارکردهای آن است پذیرفت و در سایر امور به فقدان اقتدار اعضا بر یکدیگر تن داد و یا به توزیع اقتدار میان دیگر اعضا و یا به واگذاری سایر موارد اقتدار به بانو اقدام کرد؛
۱۳. جا دارد در پایان این بخش از بحث به قرآن تمسک کنیم: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» (نساء: ۳۴).

نتیجه‌گیری

طبق مدارک تاریخی و شواهد به‌جامانده، درمی‌یابیم که در ابتدای پیدایش بشر در زمین، دانش و مهارت او نزدیک به صفر بوده است و انسان صرفاً ادراکات حسی و برخی مفاهیم ساده ذهنی داشته است و مهارت او نیز در حد تهیه خوراک و حفظ خود بوده است. در گذشته به علت تهدیدات محیط طبیعی و تهدیدات دیگر اجتماعات، امنیت مهم تلقی می‌شده است. یکی از راه‌های تأمین امنیت جمعیت فراوان است و به دلیل اینکه یکی از راه‌های افزایش جمعیت تولیدمثل بوده است، همین امر موجب ارزشمندی زایش شد. بشر در فرایند زایش تنها این را مشاهده می‌کرده است که نیمی از جمعیت زایا و نیم دیگر نازا بوده‌اند که نیمه نازا به تأمین غذا و امنیت، و نیمه زایا به فرایند زایش، پرورش و حفاظت از نسل جدید می‌پرداختند. به تدریج با گذشت زمان نیمه نازای جمعیت متوجه تأثیر خود در فرایند زایش شدند.

راه اثبات این مؤثر بودن در امر زایش، یعنی ارزش پدری مرد در این است که نیمه زایا و هر بانو، رابطه جنسی خود را با یک مرد انحصاری کند. برای اثبات این امر لازم است که مرد و دیگر اعضای جامعه این انحصاری بودن رابطه را تأیید کنند تا ارزش اجتماعی حاصل از پدری بر فرزندان، برای مرد مورد تأیید جامعه واقع شود. لذا بانو باید حق نظارت تعاملات خود را به مرد دهد؛ به‌گونه‌ای که جامعه هم آن را تأیید کند. این محدود شدن تعاملات بانو با دیگران، معیشت او را به خطر می‌اندازد. با توجه به این گزاره که همه انسان‌ها گرایش به مبادله برابر دارند، برای ایجاد یک مبادله برابر، مرد موظف شد معیشت بانو را تأمین کند. در الگوی اسلامی، مرد باید به میزان هزینه‌های دختر در خانه پدری، به بانو نفقه پرداخت کند، و بانو موظف است به اندازه‌ای که هدف «تأیید جامعه و مرد نسبت به انحصار رابطه بانو» محقق شود اعمال خود را تحت نظارت شوهر قرار دهد. یکی از کارکردهای هنجار خانواده، شفافیت نسب است و در صورت عدم تبعیت از احکام و قواعد اسلامی (به‌گونه‌ای که در این نوشتار استدلال شد) اختلاط نسب پدید می‌آید. به عبارت دیگر ازدواج و اختصاصی شدن رابطه جنسی یک زن به یک مرد، تملک زن توسط مرد نیست (رابطه اختصاص با تملک عام و خاص مطلق است)؛ ثانیاً مستلزم نابهنجار تلقی کردن تعدد زوجات به‌طور عام نخواهد بود؛ ثالثاً تکفل نفقه بانو توسط شوهر مبتنی بر فرض ناتوانی زن در تأمین معاش خود نیست؛ رابعاً این هنجار تحقیر زن نیست؛ خامساً نظارت شوهر بر تعاملات بانو و اقتدار شوهر در این امر از مفاد توافق و قرارداد نکاح است و بدون آن نقض غرض خواهد شد و شفافیت نسب و احراز پدری یک مرد مشخص بر فرزندان معین نزد او و همه اعضا اجتماع حاصل نمی‌شود.

منابع

- برگر، پیتر و توماس لاکمن، ۱۳۸۷، *ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت)*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
- شارون، جوئل. ده، ۱۳۸۶، *پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی‌همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۶، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- لیتون، رالف، ۱۳۵۷، *سیر تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، دانش.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۶، *خاتمیت*، تهران، صدرا.